

ابن خلدون و احادیث «مهدی»

صبح امید که بُد معتکف پرده غیب
گو برون آی که کار شب تاز آخر شد / حافظ

غلامحسین تاجری نسب

کاراترین شبهه و کوبنده‌ترین اسلحه‌ای که برخی مسلمانان یا پاره‌ای از خاورشناسان در مخالفت با اعتقاد مهدویت به میان آورده‌اند، ردّ و نفی اسلامیت این عقیده است. آنان می‌کوشند تا بر آنچه در متون اسلامی، بویژه در احادیث نبوی، بر ظهور پرشکوه مهدی (عج) دلالت می‌کند خدشه و ایراد وارد آورند و غیرقابل اعتماد و استناد به شمار آورند.

میان پیروان اسلام، در گذشته ایام، فقط نفراتی انگشت‌شمار یافت می‌شوند که می‌پنداشتند «اعتقاد مهدویت پایه و مایه اصیل اسلامی ندارد و

جز چند حدیث ضعیف و خبر مجعول، سند دیگری برایش نیست». از آن افراد، تنها یک دانشمند نامدار را می‌توان نام برد که به عنوان آغازگر این نظر، در برابر اعتقاد به قیام مهدی (عج)، موضع منفی گرفته است. وی که عبدالرحمان بن محمد بن خلدون الحَضْرَمِی (۷۳۲-۸۰۸ق) نامیده می‌شد مدرس، مؤرخ، صدراعظم، قاضی القضاة، جامعه‌شناس و سیاستمداری سرشناس بود که گستره تلاش‌ها و کوشش‌های علمی و اجتماعی او، سرتاسر شمال آفریقا و نیز سرزمین اروپایی اندلس را در بر می‌گرفت.

ابن خلدون در مقدمه تاریخ العَبْر که در دانش تاریخ، بویژه جامعه‌شناسی تاریخی، شهرتی بیش از متن اثر به دست آورده است پس از تعریف و وصف عقیده «مهدویت»، از دید مسلمانان، عباراتی دارد که ترجمه آن چنین است: در این مقام (یعنی: نوید ظهور مهدی) به احادیثی استناد می‌کنند که پیشگامان (در جمع و تدوین روایات) آنها را (از مشایخ و منابع پیشین خود) نقل نموده‌اند؛ در حالی که منکران (مهدویت) درباره آن اخبار، زبان (به نقد و ایراد) گشوده، چه بسا با پاره‌ای روایات دیگر به ستیز آنها آمده‌اند... و ما اکنون احادیث این موضوع را، به همراه اشکالات مخالفان و مستند سخن ایشان، یاد آورد می‌شویم... تا به خواست خدا (عقیده) درست بر تو آشکار گردد؛ پس می‌گوییم: همانا گروهی از پیشوایان (علم حدیث)، روایات مهدی را ثبت و ضبط کرده‌اند... و آنها را به گروهی از اصحاب (پیامبر) نسبت داده‌اند... با اسنادی که چه بسا منکران، در آنها ایراد می‌کنند... پس چنانچه در برخی از اشخاص مذکور در سند (احادیث)، عیوبی چون: حواس پرتی، بدحافظگی، ناتوانی (در انتقال کلام معصوم)، یا کژی اعتقادی ببابیم، این ایراد به درستی حدیث نیز سرایت کرده آن را سست و بی‌بنیاد می‌سازد.^۱

۱. ابن خلدون، مقدمه، ب ۳، فصل ۵۲، صص ۳۴۴-۳۴۵.

این دانشمند تونس‌سی، سپس به نقل ۲۸ حدیث که در جوامع روائیِ اهل سنت آمده است می‌پردازد و به زعم خویش، بر درستی سند آنها، بویژه از جهت حفظ و ضبط یا عدالت و عقیدتِ برخی از راویان، اشکال می‌گیرد تا بی‌پایگی و نادرستی اعتقاد مهدویت را ثابت نماید. آنگاه می‌نویسد:

اینها بود تمامی روایاتی که پیشتازان (دانش حدیث)، درباره مهدی و ظهورش در فرجام روزگاران، نقل و ثبت کرده‌اند و همان‌گونه که دیدی، جز مقداری اندک یا اندک‌تر، هیچ‌یک از (صافی) بررسی و ارزیابی، گذر ننمودند.^۱

مخالفت ابن خلدون با مهدویت نه تنها در روزگار خود او، بلکه تا قرن‌ها بعد، موجی علمی در جامعه اسلامی نیافرید. اما از آنجا که اثر مشهور او، یعنی مقدمه العیبر، در میان اروپائیان شناخته بود، آنگاه که خاورشناسان غربی، به هر انگیزه و دلیل، در مقام مبارزه با روح انتظار در میان اهل اسلام برآمدند، ایرادات وی را خمیرمایه مباحث خویش ساختند و زوائدی از خود، به عنوان چاشنی، بدان آمیختند.

از آن پس، در مراکز علمی و دانشگاهی مغرب‌زمین، گفتارها و نوشتارهای این مستشرقان، دستمایه برخی نویسندگان مسلمان، بویژه اهل سنت، و خاصه روشنفکران ایشان، در عصر حاضر شد. مؤلفان مزبور، راه را نزدیک کردند و یک‌راست به سراغ کتاب مقدمه ابن خلدون رفتند و بر اشکالات وی شاخ و برگ‌ها افزودند.

اکنون ترجمه چند مورد از نوشته‌های اسلام‌شناسان و نویسندگان مسلمان را که با الهام از ابن خلدون نگاشته‌اند، یادآوری می‌نماید.

۱. ابن خلدون، مقدمه، ب ۳، فصل ۵۲، ص ۳۵۶.

از خاورشناسان

۱. جیمس دارمستتر^۱ (۱۸۴۹-۱۸۹۴ م):

ظهور مهدی (عج) را از نخستین ایام پیدایش اسلام انتظار داشته‌اند... ظاهراً مسلم است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم آمدن او را خبر داده بود، ولی نمی‌توان گفت که در واقع چه عقیده‌ای در خصوص مهدی (عج) داشته است... شک می‌توان داشت که خود محمد صلی الله علیه وآله وسلم در این خصوص، بدین وضوح، بیاناتی داشته باشد.^۲ این مستشرق شهیر در زیرنویس همین عبارات، خواننده را به کتاب مقدمه ابن خلدون ارجاع می‌دهد.

۲. فان فلوطن^۳ (۱۸۶۶-۱۹۰۳ م) اسلام‌شناس آلمانی:

دیگر مطلب قابل گفتن وجود ندارد مگر بحث در عوامل تحریک بر ضد بنی‌امیه و قیام بر آنها،... این انگیزه چیز دیگری جز اعتقاد به ظهور مهدی (عج) نبود... ابن خلدون، در مقدمه خود، دو فصل را به این موضوع اختصاص داده است و مهم‌ترین فصول این کتاب به‌شمار می‌رود. می‌توان گفت ابن خلدون، یگانه مؤرخ شرقی است که اهمیت این نوع غیبگویی را در تاریخ مشرق دانسته است. همان‌طور که نخستین نویسنده در این موضوع بود و شهرت به بطلان آن داد. عقیده به مهدی (عج) - بویژه مهدی منتظر - از نظر تأثیر زیادی که تا امروز در سیاست شرق دارد، جلب توجه عموم ما غربی‌ها مخصوصاً مستشرقین ما را کرده است.^۴

1. James Darmsteter

۲. جیمز دارمستتر، مهدی، از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری، صص ۴-۹.

3. Van Fluatton

۴. فان فلوطن، تاریخ شیعه و علل سقوط بنی‌امیه، صص ۱۳۲-۱۳۵.

۳. ایگناز گلدزیهر^۱ (۱۸۵۰-۱۹۲۱ م) از مجارستان:

...همانا اهل سنت، خود، آمدن مصلحی برای جهان، در پایان زمان را باور دارند که خدا وی را برخواهد انگیزخت. آنان نیز او را مهدی می‌نامند. ... و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم احادیثی نسبت داده شده است که در آنها، بدقت، نشانه‌های شخصی نجات‌دهنده جهان صلی الله علیه و آله و سلم که در آخر الزمان مژده داده‌اند ترسیم گردیده است. اگرچه آن روایات، رخنه‌ای برای نفوذ پنهانی به درون کتاب‌های حاوی احادیث صحیح که در ثبت خبر سختگیرند، نیافته است ولی نوشته‌های دیگری که در درستی نگارش روایات، شدت عمل کم‌تری دارند، آنها را نگاشته‌اند. ... در کتاب تاریخ ادب عرب نوشته بروکلمان... سنجش و ارزیابی احادیث ویژه ظهور مهدی (عج)، که در کتاب مقدمه ابن خلدون انجام شد، موجود است.^۲

۴. دکتر دوايت دونالدسن^۳ (معاصر):

مهدی (عج)، نزد سنیان، شخصی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آمدن او مژده داده؛ بدین معنی که در پایان زمان به پا خواهد خاست. ... همانا ابن خلدون، در مقدمه خود، همه احادیث ویژه این عقیده را تکذیب و تضعیف نموده است. ... بنابراین، با توجه به اینکه... روایات راجع به او همگی مشکوک و ضعیف‌اند، اعتقاد به مهدی (عج) در میان عقاید اهل سنت و جماعت قرار ندارد.^۴

1. Ignaz Goldziher

۲. ایگناز گلدزیهر، العقيدة و الشريعة فی الإسلام، صص ۲۱۷-۲۱۹، ۳۸۰.

3. Dwight Donaldson

۴. دوايت دونالدسن، عقيدة الشيعة، صص ۲۳۰-۲۳۲.

شبيهه این تعابیر شبهه‌آمیز که گاه با استناد به مقدمه ابن خلدون، همراه است، در نوشته‌های مستشرقان و اسلام‌شناسان دیگر غربی نظیر لوتروپ استودارد [Lothrop Stoddard]^۱ خاورشناس امریکایی، و مادلونگ [W. Madelung]^۲ استاد مطالعات شرقی دانشگاه آکسفورد و دوگلاس س. کراو [Douglas S. Crow]^۳ مستشرق معاصر نیز دیده می‌شود.

از نویسندگان مسلمان

۱. شیخ محمد رشیدرضا (م ۱۳۵۴ ق)، مؤلف تفسیر المنار، در یکی از مقالات خود، همین پندار را با چنین عباراتی بیان می‌کند:
در باره مهدی (عج) احادیثی رسیده است، که دیگران سند برخی از آنها را «قوی» دانسته‌اند. اما ابن خلدون به همه آن روایات، عنوان «ضعیف» و «مُعَلَّل» داده است. کسی که همه اخبار و آثار وارد در موضوع مهدی (عج) را خبر مهدویت با منابع و مصادر آنها، تمام و کمال، واری می‌کند می‌فهمد که همگی از شیعه نقل شده‌اند.^۴

۲. سعد محمدحسن (متوفی ربع سوم قرن حاضر) در المهدیة فی الإسلام:
شیعه، با شدت، به روشنگری نسبت به اساس دینی مهدویت و

۱. لوتروپ استودارد، حاضر العالم الإسلامي، ج ۱، ص ۲۹۳.

2. *Encyclopaedia of Islam*, vol. 5, pp. 1230-1231, 1234-1235.

3. *The Encyclopaedia of Religion*, vol. 9, pp. 477-481.

۴. عبدالمحسن العبّاد، الرد علی من کذب بالأحادیث الصحیحة الواردة فی المهدی، به نقل از: شیخ عبدالله بن زید آل محمود، «لامهدی ينتظر بعد الرسول خیر البشر»، مجلّة الجامعة الاسلامیة، شماره ۴۵، سال ۱۲ (۱۴۰۰ ق)، ص ۳۱۲.

پاسداری از آن کوشا بود. ... و چیزی نگذشت که احادیث بسیاری را برای تأیید دیدگاه خود ساخت و پرداخت و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داد تا این اعتقاد را به رنگ رسمی اسلامی درآورد. ... همانا دانشوران و حدیث‌شناسان، این اخبار را به طور گسترده نقد و تکذیب کرده‌اند؛ چنانکه علامه ابن خلدون در مقدمه خود آنها را به شدت رد کرده است.^۱

۳. شیخ عبداللّه بن زید آل محمود (معاصر)، رئیس محاکم شرعی کشور قطر، در رساله لامهدیّ ینتظر بعد الرسول خیر البشر:

همانا دروغگویان و حدیث‌تراشان، روایات ساختگی بسیاری در احکام و عقاید مسلمانان وارد کرده‌اند... از آن میان، احادیث ظهور مهدی منتظر است و اینکه زمین را از عدل و داد آکنده سازد، بعد از آن که از ستم و بیداد پُر شده باشد. ... ابن خلدون در کتاب مقدمه خود، به تحقیق دقیق در این احادیث پرداخته و به «ضعف» آنها حکم کرده است. ...^۲

نقل شواهد دیگری نظیر نوشته محمد فرید وجدی (م ۱۹۵۴ م) در دائرة المعارف القرن العشرين^۳، احمد امین (م ۱۳۷۳ ق) در صحی

۱. سعد محمد حسن، المهدیة فی الإسلام، صص ۶۹، ۷۰.

۲. عبدالمحسن العباد، «الرّد علی من کذب بالأحادیث الصحیحة الواردة فی المهدی»، مجلّة الجامعة الاسلامیة، سال ۱۲ (۱۴۰۰ ق) شماره ۴۵، صص ۳۰۰-۳۰۲، ۳۰۶-۳۰۷ و شماره ۴۶، صص ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۷۸ به نقل از:

عبداللّه بن زید آل محمود، لامهدیّ ینتظر بعد الرسول خیر البشر، صص ۳، ۵-۷، ۲۵، ۳۴، ۶۹.

۳. محمد فرید وجدی، دائرة المعارف القرن العشرين، ج ۱۰، صص ۴۸۰-۴۸۱.

الإسلام^۱، محمد محیی‌الدین عبدالحمید (م ۱۳۸۳ ق) در حاشیه‌ی عرف الوردی فی أخبار المهدي^۲ و دکتر محسن عبدالحمید (معاصر) در حقیقه البایة و البهائیه^۳ جز تکرار مکررات، ثمری نخواهد داشت.

دیدگاه ابن خلدون، الهام بخش اغلب این مخالفان مسلمان یا غیرمسلمان شده است. پس به جا خواهد بود اگر محور اصلی این نقد و بررسی، مباحث فصل پنجاه و دوم از کتاب مقدمه، قرار گیرد و با بیان برخی نقاط ضعف یا نکات اشکال آنها در قالب نقد علمی یا نقیض منطقی، نه فقط سستی آراء این مدرّس سرشناس در علوم حدیث و معارف اعتقادی آشکار شود، بلکه بی‌پایگی اقوال مقلدان وی از مستشرقان یا معاصران نیز پدیدار گردد.

اولین نکته: نگرش تک‌سویه

بیقین، مکتب امامیه در سراسر تاریخ اسلام، بویژه در عصر حیات صاحب مقدمه، مذهبی سرشناس با آثار دینی بسیار بوده که پیروان فراوان در میان مسلمانان داشته است. اما ابن خلدون، در عین آشنایی با این مکتب و مکاتیب فرزندگان آن، به دور از هرگونه اصول و قواعد کاوش و پژوهش علمی، به مجامیع روایی امامیه که در این باب منبعی سرشار است رجوع

۱. عبدالمحسن العباد، الرد علی من کذب بالأحادیث الصحیحة الواردة فی المهدي، مجلة الجامعة الإسلامية، شماره ۴۵، سال ۱۲ (۱۴۰۰ ق) صص ۳۱۶-۳۱۷، به نقل از: ضحی‌الاسلام، ج ۳، صص ۲۴۱-۲۴۴.

۲. جاسم مهلهل الیاسین، البرهان فی علامات مهدي آخر الزمان، ج ۱ (الدراسة)، ص ۳۶۴، به نقل از: ضحی‌الاسلام.

۳. جلال‌الدین السیوطی، عرف الوردی (ضمیمه‌ی الحاوی للفتاوی، ج ۲)، زیرنویس ص ۱۶۶.

۳. در زیرنویس این بند، نویسنده، به کتاب مقدمه ابن خلدون ارجاع داده و تبلیغ گزافی نیز از ایشان نموده است.

نموده و حتی یک حدیث از مصادر ایشان نقل و نقد نکرده است. این بررسی یک‌طرفه از ارزش تحقیق وی بسیار می‌کاهد. بویژه که در همین کتاب چون از معتقدات شیعیان در موضوع مهدی (عج) یاد می‌کند همان بافته‌های پوسیدهٔ سنّیان متعصّب، از قبیل افسانهٔ دروغین «سرداب حلّه»، را می‌نویسد.^۱

این تنها نقیصهٔ صاحب مقدمه نیست، بلکه در میان نویسندگان اهل سنّت که آثار و مقالاتی، که یا علیه اعتقاد مهدویت نگاشته‌اند، کسی از آنان را آنهم بندرت نمی‌توان یافت که در این باب، متون و منابع شیعهٔ امامیه را نیز مراجعه و مطالعه کرده و منصفانه و بی‌طرفانه با نصوص و مصادر مرام و مذهب خویش مطابقت و مقایسه نموده باشد. تنی چند هم که در گوشه و کنار آثار خویش چند حدیثی را از کتب شیعی آورده‌اند، مع‌الأسف انگ «متشیع» و بلکه «رافضی» خورده‌اند.

نکتهٔ اسف‌بارتر اینکه ابن‌خلدون نه فقط مصادر گستردهٔ حدیث شیعه را نکاویده، بلکه به تقلید از اغلب هم‌کیشان خود، برخی از راویان احادیث مهدوی را نیز، تنها به جرم انتساب به تشیّع، مردود شمرده است؛ نظیر عاصم بن ابی‌النّجود، عبدالرزاق بن همّام، عمّار بن معاویه الدّهنی، فطربن خلیفه الحنّاط، هارون بن المغیره البجلی و یزید بن ابی‌زیاد الهاشمی. در حالی که نخستین فرد نامبرده، مشهورترین قراء از قاریان هفتگانه بوده و صحیح‌ترین و متداول‌ترین قرائت، بدو منسوب است. دومین نفر نیز از حدیث‌نگاران سرشناس، جامع کتاب مبسوط المصنّف، و از شیوخ مشایخ

۱. ابن‌خلدون، مقدمه، ب ۳، فصل ۲۷، صص ۲۱۹-۲۲۰، در باب پنجم این رساله برخی از شواهد ساختگی بودن قصهٔ سرداب سامراء که ابن‌خلدون آن را حلّه پنداشته، آمده است.

صاحبان «صحاح سنّه» شناخته می‌شود.

نکته دوم: دوگونه گویی

در آغاز همین قسمت از مقدمه، ابن خلدون در تعریف عقیده مهدویت چنین نگاشته است:

عَلِمَ أَنَّ الْمَشْهُورَ بَيْنَ الْكَافَّةِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ عَلَى مَمَرِّ الْأَعْصَارِ، أَنَّهُ لَا يَبْدُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ ظَهْوَرِ رَجُلٍ مِنْ «أَهْلِ الْبَيْتِ»، يُؤَيِّدُ الدِّينَ وَ يُظْهِرُ الْعَدْلَ وَ يَتَّبِعُهُ الْمُسْلِمُونَ وَ يَسْتَوْلِي عَلَى الْمَمَالِكِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ يُسَمَّى بِ«الْمَهْدِيِّ» وَ يَكُونُ خُرُوجَ الدَّجَالِ وَ مَا بَعْدَهُ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ، الثَّابِتَةِ فِي الصَّحِيحِ، عَلَى أَثَرِهِ؛ وَ أَنَّ عَيْسَى يَنْزِلُ مِنْ بَعْدِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ، أَوْ يَنْزِلُ مَعَهُ فَيُسَاعِدُهُ عَلَى قَتْلِهِ وَ يَأْتُمُّ بِالْمَهْدِيِّ فِي صَلَاتِهِ.^۱ [بدان که در گذر روزگاران، میان تمامی پیروان اسلام، مشهور گشته که ناگزیر، در پایان دوران، مردی از «خاندان نبوی» سربرافرازد که به دین استواری بخشد و دادگری پدیدار سازد و مسلمانان وی را پیروی کنند و بر سرزمین‌های اسلامی فرمانروا گردد و «مهدی» نامیده شود، و قیام دجال و پی آمدهایش از نشانه‌های رستاخیز، که در حدیث صحیح به ثبوت رسیده، پس از آن خواهد بود، و «مسیح» به دنبال او فرود می‌آید و دجال را می‌کشد یا همراه او فرود می‌آید و در کشتن دجال، وی را یاری می‌دهد و «مسیح» به هنگام نماز «مهدی»، پشت سر او می‌ایستد.]

عین این نوشته ایشان را بسیاری از مؤلفان سنی، با ذکر نام صاحب کلام یا بدون آن، اما همگی به عنوان تأیید موضوع و نه تکذیب آن آورده‌اند که در فصل دوم از باب اول رساله، نمونه داده شد.

اکنون بجاست از این مورخ نامی پرسیده شود که آیا تنها همین بیست و چند حدیث را که شما، به گمان خود، اغلب آنها را ضعیف و مردود یا

۱. ابن خلدون، مقدمه، ب ۳، فصل ۵۲، ص ۳۴۴.

سختی و مجعول می‌شمارید، توانسته‌اند تمامی امت اسلام را در سراسر قرون و اعصار به ظهور مهدی موعود (عج) معتقد یا مشتهر سازند؟ اگر تعبیرات یادشده درست باشد - که چنین نیز هست - باید بپذیرید که از دو حال بیرون نمی‌شود؛ یا ایرادات شما نسبت به آن احادیث ناوارد است و یا مستندات دیگری، علاوه بر منقولات شما، در این باره وجود دارد که از قلم مبارک افتاده است. اما به هر تقدیر باید گفت که در حقیقت هر دو شیء یادشده صحیح است.

سومین نکته: کثرت و تواتر

بنابر آنچه حدیث‌نگاران معتبر اهل سنت از قبیل شیخ یوسف مقدسی در *عقد الدرر فی أخبار المنتظر*، جلال‌الدین عبدالرحمان سیوطی در *العرف الوردی فی أخبار المهدی* و علاء‌الدین متقی هندی در *البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان* گرد آورده‌اند، و در باب ششم این رساله بتفصیل خواهید دید، روایات اهل سنت در موضوع مهدویت، چند برابر موارد یاد شده در مقدمه ابن خلدون است. این واقعیت، با کمال تأسف، تنها می‌تواند بر یکی از این دو نکته دلالت نماید:

الف) بی‌خبری و ناآشنایی این مورخ شهیر، حتی نسبت به مجامع حدیث اهل سنت، که صلاحیت وی برای قضا در چنین موضوع مهمی را خدشه‌دار می‌سازد بویژه که ایشان مدعی شده که تمام توان خویش را در گردآوری این روایات به کار گرفته است.^۱

ب) برخورد جهت‌دار و گزینشی صاحب مقدمه، نسبت به مستندات

۱. ابن خلدون، مقدمه، ب ۳، فصل ۵۲، ص ۳۶۲.

مبحث که با موازین بی طرفی علمی، مغایرت اساسی دارد. زیرا به فرض که ایراد ایشان بر اسناد پاره‌ای از آن اخبار درست باشد، تعمیم نتیجه این گزینش ناقص، بر همه آن انبوه حدیث، با ضوابط داوری صحیح و منطقی، ناسازگار و موجب تنزل شأن علمی ابن خلدون خواهد بود.

در فصل پنجم از همین باب خواهید دید که از نظر حدیث‌شناسان اهل سنت، روایات مهدوی در حدّ «تواتر» بلکه فوق آن است. به طوری که دانشوری چون قاضی شوکانی یمنی، در اثبات این نکته، کتاب التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدی و الدجال و المسیح را نگاشته است. در چنین حالتی، بنابر اصول علم الحدیث اهل سنت، در سند آن اخبار، گفت‌وگو نمی‌شود؛ زیرا به فرض اگر زوات برخی از آنها عادل، ثقه یا ضبوط شناخته نشوند و روایاتشان به عنوان «صحیح» ارزیابی نگردد، باز هم آسیبی به نتیجه مثبت بحث نمی‌زند؛ چون رسیدن به حدّ «تواتر»، لفظی یا معنوی، ثابت می‌کند که بیقین، محتوای آن احادیث، از معصوم رسیده است. مدارک آینده، از همین حقیقت، در دیدگاه مکتب خلافت حکایت می‌کند:

الف) الشیخ محمد جمال الدین القاسمی الدمشقی:

بدان که: حدیث «متواتر» آن است که جمعی روایتش کنند و به صداقت آنان، علم ضروری حاصل شود. یعنی: نفراتی باشند که همدستی آنان بر دروغگویی، در همه طبقات زوات، احتمال نرود. ... واجب است بدین احادیث عمل کنند بدون آنکه دربارهٔ راویان آن گفت‌وگو نمایند.^۱

ب) ابو عبدالله محمد بن جعفر الادرسی الکتانی:

خبر «متواتر» آن است که راویان آن، در درجات آغازین، میانه و فرجامین،

۱. قواعد التحدیث، من فنون مصطلح الحدیث، ص ۱۵۱.

چنان پُرشمار باشند که همسازی آنان بر دروغ، بنا بر عادت، مُحال شمرده شود. ... حدیث شناسان، عدالت و بلکه اسلام را نسبت به رجال روایت متواتر، شرط نمی دانند. ... و لازم نیست بالغ، عادل و مسلمان به شمار آیند و در یک شهر به سر نبرند، بلکه جایز است که کافر، فاسق، نابالغ و همشهری باشند و نیز هیچ حدّ خاصّ یا صفت ویژه‌ای برای آنان شرط نشده است.^۱

پ) دکتر أبو السادات، محمد بن محمد أبوشهبه:

در اخبار «متواتر»، عدالت و بلکه اسلام راوی نیز شرط نمی شود. زیرا تکیه گاه پذیرش آن، کثرت ناقلان با شرایط خاصّ خود است. چنانچه اهالی شهری به وقوع رویدادی خبر دهند، به گفتهٔ آنان علم حتمی حاصل می گردد؛ حتی اگر از کافران به شمار آیند.^۲

این تأکید و تطویل، بدین دلیل است که روشن شود راه ایرادگیری و اشکال تراشی دربارهٔ راویان و محدّثان احادیث مهدوی مسدود است و آنهاکه چون ابن خلدون، در این زمینه، خود را به رنج و تلاش افکنده اند آب در هاون کوبیده اند. زیرا چنانچه نقل گردید لازم نیست روایات اخبار متواتر، شرایط ناقلان اخبار صحیح احاد را داشته باشند، نیز همان گونه که بزودی، در همین باب، خواهید دید به اجماع و اتفاق حدیث نگاران امامیه و اهل سنت، روایات ظهور موعود، در حدّ «تواتر» و بلکه فوق آن شناخته شده است.

نکتهٔ چهارم: روایات صحیحین و اخبار مهدی (عج)

جامعه شناس نامدار ما که در همین مقدمه، ضمن تشریح و تعریف «علم

۱. نظم المثنائین من الحدیث المتواتر، صص ۵-۶، ۹.

۲. التوسیط فی علوم و مصطلح الحدیث، ص ۱۹۰.

الحديث^۱، وصف و تمجید شدیدی از صحیح مسلم، صحیح بخاری و دیگر کتب صحاح و سنن می‌کند و آنها را «امتهات کتب حدیث» می‌نامد و شروط پذیرش راوی را، بویژه در «صحیحین»، مقبول و معتبر نزد همه عالمان اهل سنت می‌شمرد گویا خبر ندارد که تعدادی از راویان احادیث مهدی (عج) که در این بخش کتاب او جرح و تضعیف شده‌اند خود از رجال یکی از «صحیحین» یا هر دو «صحیح»، بلکه از رجال «صحاح سته» اند، همانند:

۱. سفیان بن سعید الثوری الکوفی (خ - م - د - ت - ن - ج)^۲
۲. عبدالرزاق بن همّام الصنعانی (خ - م - د - ت - ن - ج)
۳. عاصم بن اَبی النُجود بهذّلة الکوفی (خ - م - د - ت - ن - ج)
۴. أبو إسحاق عمرو بن عبد الله السَّبِعی (خ - م - د - ت - ن - ج)
۵. عِکْرَمَة بن عَمّار العِجلی البصری (خ «تع» - م - د - ت - ن - ج)
۶. محمّد بن اسحاق بن یسار المُطَلَبی (خ «تع» - م - د - ت - ن - ج)
۷. یزید بن اَبی زیاد الهاشمی الکوفی (خ «تع» - م - د - ت - ن - ج)
۸. فطرین خلیفة الحنّاط القرشی (خ - د - ت - ن - ج)
۹. عمران بن حِطّان السّدوسی البصری (خ - د - ن)
۱۰. عمّار بن معاویة الدّهنی البجلی (م - د - ت - ن - ج)
۱۱. أبو عبد الرّحمان عبد الله بن لهیعة الغافقی (م - د - ت - ج)
۱۲. عمرو بن اَبی قیس الأزرق الرّازی (خ «تع» - د - ت - ن - ج)

۱. ابن‌خلدون، مقدمه، ب ۶، فصل ۶، صص ۴۸۸-۴۹۳.

۲. حروف داخل پرانتز، علامت اختصاری کتاب‌هایی از «صحاح سته» هستند که در آنها از راوی نامبرده، نقل حدیث شده است؛ بدین شرح: خ (صحیح بخاری)، خ «تع» (تعلیقات صحیح بخاری)، م (صحیح مسلم)، د (سنن ابوداود)، ت (سنن ترمذی)، ن (سنن نسائی)، ج (سنن ابن‌ماجه).

۱۳. أسد بن موسى بن إبراهيم الأموي (خ «تع» - د - ن)

۱۴. مُرَجِي بن رَجاء اليشكري البصري (خ «تع»)^۱.

بیش تر راویانی که ابن خلدون، در این مقاله، بدانها تاخته و به بهانه‌های گوناگون روایاتشان را شایسته استناد و اعتماد ندانسته است همین چهارده نفرند که اگر تفصیل آراء رجال شناسان را، درباره ایشان، در منابع مبسوط رجالی بنگرید، خواهید دید که مؤرخ بزرگ مغربی، بسیاری از حقایق را ندیده یا نادیده انگاشته است.

به تعبیر دیگر، اگر قرار باشد با همین شیوه که ایشان، نامبردگان را تضعیف و تکذیب نموده (یعنی عطف نظر بر یک دو جرح و صرف نظر از چندین مدح)، با همه روایات مجموعه‌های حدیثی اهل سنت برخورد شود، عمده میراث روایی ایشان به دور افکنده خواهد شد.

ابن خلدون با زیرکی و هوشمندی به منظور گریز، بلکه پیشگیری نسبت به پاسخی نظیر جواب پیشین، عباراتی بدین معنا می‌نگارد:

مگوی که مانند این (عیوب)، چه بسا، در روایان دو صحیح (بخاری و مسلم) نیز، راه یافته است. زیرا در میان امت، به اجماع، اخبار این دو کتاب مقبول و معمول است و اجماع، خود، نیکوترین دفاع و بزرگ‌ترین حمایت (از یک حقیقت) به شمار می‌آید.^۲

باید به این قاضی شهیر گفته شود که عالمان هر دو فریق، در موضوع

۱. ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، همه موارد یادشده را، به ترتیب شماره، در این مجلّات و صفحات بیابید: ۱. ج ۴، ص ۹۹؛ ۲. ج ۶، ص ۲۷۸؛ ۳. ج ۵، ص ۱۵۷؛ ۴. ج ۸، ص ۵۶؛ ۵. ج ۷، ص ۲۳۲؛ ۶. ج ۹، ص ۳۴؛ ۷. ج ۱۱، ص ۲۸۷؛ ۸. ج ۸، ص ۲۷۰؛ ۹. ج ۸، ص ۱۱۳؛ ۱۰. ج ۷، ص ۳۵۵؛ ۱۱. ج ۵، ص ۳۲۷؛ ۱۲. ج ۸، ص ۸۲؛ ۱۳. ج ۱، ص ۲۲۸؛ ۱۴. ج ۱۰، ص ۷۵.

۲. ابن خلدون، مقدمه، ب ۳، فصل ۵۲، ص ۳۴۵.

مهدویت نیز «اجماع» کرده‌اند. چنانکه شواهد این سخن در پنجمین فصل از باب حاضر عرضه خواهد شد. چگونه است که شما درباره «صحیحین»، اجماع را نیکوترین و بزرگ‌ترین حامی و مدافع می‌دانید، اما در اعتقاد به ظهور منجی، همین اجماع بی‌اثر و بدون ثمر می‌شود؟! با اینکه درباره کتب بخاری و مسلم، فقط سنن اجماع کرده‌اند و نه شیعیان. آیا این شیوه عمل، مصداق «بَاءُكَ يَجْرُؤُ وَ بَاءُي لَنْ يَجْرُؤُ» نیست؟

پنجمین نکته: صحت در احادیث ظهور

اگرچه احادیث نویدبخش قیام مهدی (عج) از دید فرهیختگان سنی، بیش از حد تواتر شناخته شده و مورد اجماع صاحب‌نظران قلمداد گردیده است، با این حال در این بخش برای اتمام حجت و برهان، حقیقت را نادیده انگاشته و کم‌ترین مطلب را که نویسندۀ مقدمه نیز بدان اعتراف دارد، پایه استدلال و مایه استنباط قرار می‌دهد. باشد که از لجاج و اصرار مخالفان بکاهد و بر ایمان و اعتقاد موافقان بیفزاید.

ابن خلدون در پایان تشکیکات خود، ضمن عباراتی که پیش‌تر از کتاب وی ترجمه شد، ناچار می‌شود به این واقعیت مسلم اقرار کند که:

فَهَذِهِ جُمْلَةُ الْأَحَادِيثِ الَّتِي خَرَجَهَا الْأُمَّةُ فِي شَأْنِ الْمَهْدِيِّ وَ خُرُوجِهِ
 أَخْرَجَ الزَّمَانُ وَ هِيَ كَمَا رَأَيْتَ لَمْ يَخْلُصْ مِنْهَا مِنَ التَّقْدِيرِ إِلَّا الْقَلِيلُ وَ الْأَقْلُ
 مِنْهُ.^۱

در حالی که همین روایات «اندک» یا «اندک‌تر»، که به اقرار ایشان «صحیح» شناخته شده و صدور آنها از زبان رسول معصوم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱. ابن خلدون، مقدمه، ب ۳، فصل ۵۲، ص ۳۵۶.

وسلم، در موضوع مهدویت، ثابت گردیده است باید مورد قبول و اعتقاد جنابشان قرار گیرد. زیرا عموم دانشوران سنی بر این باورند که اگر «صحت»، بلکه «حُسن» یک خبر واحد اثبات شود، پذیرش و عملی بدان لازم و واجب خواهد بود. به عنوان نمونه به این چند عبارت که ترجمه کلمات استادان و بزرگان اهل سنت است بنگرید:

الف) ابوعمرو یوسف بن عبدالبرّ الأندلسی:

پایه‌های دانش دین، کتاب و سنت است. سنت، خود دو بخش می‌شود: یکی اجماعی که از همه امت، بدون خلاف، نقل شود... دیگر خبر واحدی که از روایان ثابت قدم و مورد اعتماد، به سند پیوسته، رسیده باشد. نزد عموم دانشمندان امت که پیشوایان مردم و حجت بر آنان‌اند، واجب است به این دسته روایات عمل شود.^۱

ب) شمس‌الدین محمد ابن قیّم الجوزیة:

آنچه خدای را بدان فرمان بریم و جز آن در توان ما نگنجد این است که حدیث چون از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم، به حد «صحت» رسد و خبر صحیح دیگری آن را نسخ نکرده باشد بر ما و همه امت واجب است که بدان حدیث پایبند شویم و آنچه با آن روایت سازگار نگردد ترک نماییم. چنان حدیثی را، به دلیل مخالفت یک شخصیت - هر کس که باشد - هرگز رها نخواهیم کرد.^۲

پ) شهاب‌الدین ابن حجر، احمد بن علی العسقلانی:

دانشمندان بر این عقیده اتفاق نظر دارند که عمل به هر حدیث که

۱. احمد بن عمر المَحْمَصَانِي، مختصر جامع بیان العلم و فضله، نوشته ابن عبدالبرّ، ص ۲۰۳.

۲. شیخ محمد جمال‌الدین القاسمی، قواعد التحديث، ص ۹۰، به نقل از: إعلام الموقّعين.

«صحيح» شناخته شود واجب است؛ اگرچه بخاری و مسلم، آن را نقل نکرده باشند.^۱

ت) دکتر ابوالسادات، محمدبن محمد ابوشهبه:

حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عنوان «صحيح» یا «حسن» ثابت شده، حجّت و به اتفاق نظر همه عالمان، عمل بدان واجب است. و اما روایت اصحاب، اگر «صحيح» یا «حسن» باشد و صحابه بر آن اجماع نمایند، حجّت خواهد بود و اگر اجماع اصحاب بر آن نباشد، بیش تر اهل نظر برآنند که قول نزدیک تر به قرآن و سنت، حجّت شمرده خواهد شد.^۲

ث) دکتر نورالدین عتر:

حدیث شناسان، فقیهان و دانشمندان علم اصول، بر اینکه حدیث «صحيح»، حجّت و عمل به آن واجب است اجماع نموده اند؛ خواه راوی آن یک تن باشد و غیر او کسی آن را روایت نکند، یا راوی دیگری نیز آن را نقل نماید.^۳

دامنه سخن بدین سبب به درازا کشید که محتوای این بخش، دانش پژوهان را از پرداختن به بسیاری از شبهات خرد و اشکالات پراکنده، آسوده خواهد ساخت. ان شاء الله

۱. شیخ محمد جمال الدین القاسمی، قواعد التحديث، ص ۹۰، به نقل از: نزهة النظر فی توضیح

نخبة الفکر. ۲. الوسیط فی علوم و مصطلح الحدیث، ص ۱۹۰.

۳. منهج التقد فی علوم الحدیث، ص ۲۴۴.